

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسله جلسات برای امامت

فصل سوّم: تالیف و جماع از سوی

مصطفی امینی خواه / سال ۱۴۰۲



سلسله جلسات برای امامت
فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد

و آله الطيبين الطاهرين

و لعنة الله على القوم الظالمين من الآن الى قيام يوم الدين.

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُهُ أَقْوَمِي.

خود واقعی ما

در جلسات گذشته خدمت دوستان عرض کردیم که اساسی ترین خطا در زندگی ما که ریشه تمام خطاها و اشتباهات ما هست، خطا در تعریف از خودمان است، در پندار و تصویری است که از خودمان داریم، در بیگانگی از خودمان است. مولوی می گوید:

در زمین دیگری خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو

خیلی ابیات زیبایی است. در زمین دیگری خانه کردن، خانه کس دیگری را ساختن چقدر بد است، آدم عمر خودش را بگذارد، من یک کلیپی را می دیدم به عنوان کلیپ های طنز معروف شده بود و اصطلاحاً ترند شده بود. ظاهراً در روسیه یا یک جای سرد برفی است. دو تا ماشین سفیدرنگ در برف که حدود یک متر برف روی ماشین نشسته است. اول صبح می خواهد برود سرکار، با بدبختی برفها را از روی ماشین می تکاند، شیشه را هم پاک می کند، آینه بغل را هم پاک می کند و با آرامش وقتی دزدگیر را می زند که سوار بشود، می بیند درب ماشین جلویی باز می شود. تازه متوجه می شود که ماشین جلویی مال خودش بوده و تا الآن داشته ماشین شخص دیگری را تمیز می کرده است.

این داستان زندگی ما هم هست. در زمین دیگری خانه مکن. یک عمر داریم به دیگری خدمت می کنیم. دیگری ما همین تن و بدن ماست که سهم خاک است، مال خاک است و همین الآن هم خاک است و یک مجموعه ای از نجاسات است که به همدیگر سوار شده. ما الآن با چی زنده ایم؟ اصلی ترین

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۹.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

چیزی که باعث زنده ماندن ما است، خون است که در تمام بدنمان هم در جریان است. یک لحظه هم اگر یک جایی لخته شود می‌گویند سخته کرد، این خون نجس دائم در حال گردش است. ابتدای وجود ما که تک تک سلول‌های ما از چه چیزی شکل گرفته؟ اسپرم. یک قطره نجس. الآن هم زنده ماندن ما به غذا خوردن و آب خوردن و این‌هاست که در بدن ما تبدیل به نجاسات می‌شود؛ یعنی همین غذا به محضی که از گلو پایین می‌رود و آب وقتی از گلو پایین می‌رود تبدیل به نجاست می‌شود. یا تبدیل به ادرار می‌شود یا تبدیل به خون می‌شود.

پس این بدن ماست. اگر قرار است ما این باشیم، که این کل وجود ماست. یک موجود ضعیف سراسر نجاست زمان دار که سی، چهل، پنجاه سال زمان دارد. ابتدا یک قطره نجس بوده در یک بستری هم رشد کرده که با نجاست رشد کرده. در رحم مادر جنین با خون ارتزاق کرده و رشد کرده. همه این‌ها نجس است. این بخش این جوری همه‌اش خون است و بعداً هم که خوراک مور و ملخ می‌شود.

بعضی‌ها همه عمرشان در خدمت این بدن است. این بدن خوشگل باشد و از خوشگلی آن احساس خرسندی کند. از رفاه آن، از امکانات آن متنعم بودن آن، احساس متنعم بودن می‌کند. می‌گوید:

کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو

در زمین دیگری خانه کردن، یکی دیگر را دارد می‌سازد. آن خودمان، خود خودمان. آن‌که با ما هست و خواهد بود، آن چیزی که فراتر از زمان و مکان است. فراتر از نژاد و رنگ و فراتر از جنسیت ماست. خود واقعی ما فراتر از جنسیت ماست. خود واقعی ما نه مرد است و نه زن، نه پیر است و نه جوان، نه سفید است و نه سیاه، نه چاق است و نه لاغر. نه خوشگل است و نه زشت. همه این‌ها هست به شرطی که خودت آن را این‌گونه بکنی. دل جوان. ز دانش دل پیر برنا بود. دانشمند که پیر نمی‌شود، دانشمند که نمی‌میرد. العلماء باقون مابقی الدهر^۲. این‌ها اجساد هم مفقوده و اعیانهم موجوده. بدنش می‌رود زیر خاک.

من بعضی از سریال‌های تلویزیون و بازیگرانی که فوت کرده‌اند را نگاه می‌کنم، قشنگ حس مُردگی به من دست می‌دهد و می‌گویم این بنده خدا فوت کرده است. ولی هیچ‌وقت پیش نیامده که مثلاً امام خمینی را نگاه کنم و حس کنم از دنیا رفته، یا آیت‌الله بهجت را نگاه کنم و احساس کنم از دنیا رفته است. این‌ها نمی‌میرند و روزبه‌روز زنده‌تر هستند و روزبه‌روز حرفشان و حقانیتشان بارزتر است. الآن می‌بینید که دنیای امروز امام خمینی را بهتر درک می‌کند، عظمت امام خمینی را بهتر درک می‌کند.

^۲ هَلَكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءٌ ، وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ ، أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ ، وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

این که ایشان می‌گفت اسرائیل باید از روی کره زمین محو بشود^۳ را الآن عالم بهتر می‌فهمد. الآن همه دنیا دارد به این موضوع اقرار می‌کند. پنجاه شصت سال پیش امام این حرف را گفته، همه دارند می‌فهمند. چرا؟ چون امام اینجایی نبود، امام آسمانی بود، ملکوتی بود، امام واقعی بود، امام در زمین دیگری خانه نکرده بود، هم و غم او خوردن و پوشیدن نبود. امام هم و غمش این نبود که تیپ خوشگل بزند، امام به تیپ خوشگل خودش فکر نمی‌کرد که الآن خوب شد و خوشگل شد.

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ

می‌گوید محبوب واقعی تو چی است؟ ایمان است، زینت واقعی تو چی است؟ ایمان است. خوشگلی آدم به ایمانش است. خوشگل مؤمن است. زشت کافر است، فاسق است، مشرک است، کَرَّهَ إِلَيْكُمُ

الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ. گناه زشت است. گناهکار زشت است، کُفْر زشت است، بی‌خدایی زشت

است، بی‌تقوایی زشت است. زشتی آن را هم بعضی‌ها می‌بینند و می‌فهمند. پیغمبر فرمود تَعَطَّرُوا بِالِاسْتِغْفَارِ وَلَا تَفْضَحَنَّكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ. فرمود با استغفار خودتان را معطر کنید. ما اگر جایی

بخواهیم برویم و بوی بد بدهیم چه کار می‌کنیم؟ از محل کار آمده باشیم و لباس ما بوی عرق بدهد چه کار می‌کنیم؟ وارد مجلس می‌شوید؟ بعضی‌ها ادوکلن‌های گران‌قیمت می‌خرند و می‌زنند.

مخصوصاً خانم‌ها خیلی به این موضوع حساس هستند که بدنشان بوی عرق ندهد و بوی بد ندهند و اگر خانمی بچه شیر می‌دهد لباس‌هایش بوی شیر ندهد، بوی غذا ندهد، مثلاً بوی روغن سرخ‌کردنی

۳. امام خمینی (ره): ملت‌ها باید بایستند و بخواهند از ارتشهای منطقه خودشان و از دولتهای منطقه خودشان که بیایند و با این فلسطینی‌ها و با این سوری‌ها که مورد ظلم واقع شده‌اند کمک کنند تا این غده سرطانی از بین برود. (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۳۲۹).

۴. وَعَلَّمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (سوره حجرات، آیه ۷).

۵. تَعَطَّرُوا بِالِاسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحَنَّكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ. (طوسی، امالی، ص ۳۷۲).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

می دهد و مهمان که دارد می آید، خیلی احساس بدی می کند که لباسش بوی قورمه سبزی بدهد و خیلی زود به زود لباسشان را عوض می کنند چون به این بوها حساس هستند و خودشان هم بهتر این را درک می کنند.

فرمود بوی واقعی تو، خوب و بدش این نیست. می گوید:

مُشک را بر جان بزن بر تن نمال مُشک چیست؟ جز نام پاک ذوالجلال^۶

خوب است و مستحب است که بدن ما هم بوی خوب بدهد، ولی بدن تو که واقعیت تو نیست، خوشبو بودن بدنت که خوشبو بودن واقعی تو که نیست. **تَعَطَّرُوا بِالِاسْتِغْفَارِ** با استغفار خودت را معطر کن. عطر زدی، حرم می خواهی بروی خودت را معطر می کنی؟ استغفار می کنی؟ پاک می کنی؟ آیه قرآن فرمود وقتی دیدار پیغمبر می خواهید بیاید قبل از آمدن صدقه بدهید که پاک بشوید. صدقه چرک های آدم را می گیرد. کسی که واقعیت خودش را فهمیده زندگی را این گونه می بیند. این شکلی خودش را می بیند، حرم که می خواهد برود، زیارت که می خواهد برود استغفار می کند و صدقه می دهد و شستشو می کند،

شستشویی کن و آن گه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده^۷

«تَعَطَّرُوا بِالِاسْتِغْفَارِ وَلَا تَفْضَحَنَّكُمْ رَوَائِحُ الذَّنُوبِ» گناه بوی بد دارد. پیغمبر فرمود بوی بد گناه شما را رسوا می کند، پیش اهل ملکوت، آن ها که حقیقت برایشان عیان است، آن ها که به حقیقت خودشان رسیده اند و به حقیقت این عالم رسیده اند، به تعبیر امیرالمؤمنین، **«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»**^۸ اهل تقوا کسانی هستند که با بهشت آن گونه هستند که انگار وسط بهشت دارند کیف می کنند و با جهنم هم به صورتی هستند که انگار دارند عذاب می شوند. **كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ**^۹. این ها آیات قرآن است. فرمود

۶. مُشک را بر تن مزن، بردل بمال مُشک چه بُود نام پاک ذوالجلال.

(مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۹).

۷. شست و شویی کن و آن گه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

(حافظ، دیوان حافظ، غزل ۴۲۳).

۸. **فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ** (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳).

۹. **كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ** (سوره تکوین، آیات ۵ و ۶).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

آن‌ها که اهل یقین هستند دارند همین جا جهنم را می‌بینند. بوی گناه را می‌فهمند و بوی طاعت را هم می‌فهمند. ابو بصیر می‌گوید آمدم خدمت امام صادق (علیه‌السلام)، ابو بصیر حالا پیرمرد شده، مدینه خدمت حضرت رسید. می‌گوید کوفه کلاسی داشتم و یک وقتی سر کلاس با یک خانمی، مازحتها بشیء، یک شوخی با یک خانمی سر کلاس کردم، بعد خدمت امام صادق که رسیدم حضرت فرمودند فکر نکنید در مجلس درس و کلاس تو در کوفه اگر با یک خانم شوخی کردی ما متوجه نمی‌شویم. می‌گوید عبا را کشیدم روی صورتم و شروع کردم استغفار کردم. حضرت گفتند بارک‌الله استغفار کردی درست شد، ولی دیگر تکرار نکن.^{۱۰} الآن که می‌روند می‌نشینند با خانم‌ها مافیا بازی می‌کنند. می‌گوید من به خانم فلانی ظن شهروندی دارم و آن هم می‌گوید ممنونم از شما، خواهش می‌کنم.

تجربه‌گری که حقیقت بی‌حجابی را دید

این بوی کثافت می‌دهد، بوی لجن می‌دهد، آن مجلس کروبیان اگر آدم بخواهد وارد بشود این بو را می‌فهمد. یک دوستی را پارسال بعد از قضیه شنود^{۱۱} با هم گفتگو کردیم، البته منتشر نشد، ولی مطالب خوبی داشت. این آقا از عشایر خوزستان بود و قضایایی برایش رخ داده بود که جالب هم بود، ولی بنا به مصالحی این گفتگوی ما منتشر نشد. در تابستان هم بود. شنود بیشتر در مورد شیطان بود، ولی بیشتر تجربه ایشان در مورد حجاب بود. ضبط هم کردیم ولی خورد به قضیه زن، زندگی، آزادی و این‌ها. شرایطی بود که دیدیم بهتر است منتشر نشود.

گفت من سال ۱۳۹۶ در مورد حجاب به چالش خورده بودم که این چی است که جمهوری اسلامی گیر داده به حجاب و این حرف‌ها. این همه مسئله مهم داریم. می‌گفت در ذهنم به تردید افتاده بودم و اصل مسئله حجاب و این‌ها. می‌گوید یادم هست که تجربه‌ای حاصل می‌شود و قضیه حجاب و ارتباط محرم نامحرم را به من نشان دادند که کمترین محبت و انعطاف دو نامحرم به همدیگر، چه

۱۰. روی عن ابی بصیر، قال: كنت اقرئ امرأة القرآن بالكوفة، فمازحتها بشیء؛ فلما دخلت علی ابی جعفر علیه السلام عاتبني و قال: من ارتكب الذنب فی الخلاء لم یعبأ الله به ای شیء قلت للمرأة؟ فغطت وجهی حیاء و تبت، فقال أبو جعفر علیه السلام: لا تعد. (بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم و المعارف، ج ۱۹، ص ۱۱۹).

۱۱. دوره صوتی شنود، از دوره‌های موسسه تعالی



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

تأثیرات و امواج عجیب و غریبی روی قلوب این‌ها دارد و چه بیچارگی‌ها که سر این‌ها می‌آورد. می‌گفت این امواج را به من نشان دادند که می‌آید و دور قلب او را می‌گیرد. این با یک کلام محبت‌آمیز این نامحرم به آن نامحرم، پدر او را درمی‌آورند و چه برزخی برای این طرف حاصل می‌شود. بعد یک قضیه جالبی را گفت که به این بحث ما مرتبط است.

گفت من وقتی از بدنم جدا شدم، وارد مجلسی شدم که خیلی تعابیر عجیبی را می‌گوید. یک فرد معمولی از خانواده عشایر که نه سواد آن‌چنانی دارد و نه حتی قیافه آن‌چنانی. دوست ما که این مطالب را می‌گفت یک ریش پرور فسوری و یک قیافه ساده و معمولی داشت، یعنی فکر نکنید از بسیجی‌های سی سال خدمت بوده. گفت دیدم مجلس انبیاء و اولیاء است، من را وارد کردند، گفت از دلم فریاد می‌زد من را از این مجلس در بیاورید، بقیه با تعجب می‌گفتند برای چی؟ برای چی یک جایی که همه انبیاء و اولیاء جمع‌اند و می‌گفت که چهارده معصوم را هم دیدم که در آن جلسه حاضر بودند. گفتم بنده خدا چرا می‌گویی من را از این مرکز ببرید؟ گفت من کثیف بودم از حضور در آن جلسه خجالت می‌کشیدم، بوی گند می‌دادم، فقط می‌گفتم من را ببرید که بیشتر از این آبروی من نرود. این کلام پیغمبر **وَلَا تَفْضَحَنَّكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ**. خودتان را معطر کنید با استغفار که در مجالس آبروی شما نرود. گفت من مواجه شدم با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بعد گفت وقتی فهمیدم حضرت امیرالمؤمنین جلوی من هستند، ولی چهره را ندیدیم. سلام کردم ولی جواب سلام را نشنیدم.

باز بنده از ایشان پرسیدم چرا؟ گفت یا همان جا یا بعدها به من فهماندند که حضور امیرالمؤمنین را احساس کردی ولی ندیدی چون چشم تو پاک نبود. اجازه پیدا کردی سلام بدهی چون زبانت پاک‌تر بود، می‌گفت من زبان خوبی داشتم و خیلی اهل زخم‌زبان و این‌ها نبودم. بعضی‌ها چشمشان پاک است و زبانشان نیش مار است. بعضی‌ها زبانشان خوب است، ولی چشم‌ها هفت خط است. **خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ**، قرآن به چشم‌های خائن از آن‌ها یاد می‌کند. گفت من خیلی طهارت چشم نداشتم ولی زبانم خوب بود. با همسرم، با بچه‌ام خوب صحبت می‌کردم لذا به من اجازه دادند سلام بدهم.

گفت بعداً فهمیدم حضرت جواب سلام من را داده‌اند، ولی چون گوش من پاک نبود نشنیدم و متوجه نشدم. چون مراعات نمی‌کردم و موسیقی و این‌ها را گوش می‌دادم، بعد از مرگ آدم تازه

۱۲. **يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ** (سوره غافر، آیه ۱۹).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

متوجه می‌شود که داستان طهارت چی بود؟ طهارت واقعی چی بود، عطر واقعی چی بود و لباس

واقعی چی بود، غذای واقعی چی بود، رفیق واقعی کی بود؟ یا وَيَلَّتِي لَيْتَنِي لَمْ أَخْذُ فَلَا نَا خَلِيلًا^{۱۳}.

آنچه می‌خواهیم و آنچه باید بخواهیم

اینجا هرکس سر ما را گرم می‌کرد فکر می‌کردیم رفیق خوب و بدرد بخور است. مجالسی که می‌گفتیم و می‌خندیدیم، چهار پنج ساعت. آنجا می‌بینی که **إِتَّبِعْ مَنْ يُبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَ لَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ**^{۱۴} روایت از امیرالمؤمنین است. دنبال کسی برو که اشک تو را در بیاورد، نه دنبال کسی که خنده تو را در می‌آورد. کسی که به تو یک چیزی می‌گوید که به تو بر نخورد و ناراحت نشوی، این دشمن توست. یک فایده‌ای را دارد از تو می‌قاپد و می‌خواهد تو را برای خودش نگه دارد. این دارد از تو سوءاستفاده می‌کند. رفیق واقعی می‌خواهد تو راه بیندازد و تو را درست کند و حرکت بدهد. تلنگر می‌زند، نهیب می‌زند، اشک تو را در می‌آورد. ما معمولاً خوشمان نمی‌آید از کسی که به ما تشر بزند و یا تذکر بدهد. یا از یک سخنرانی که همه‌اش انذار باشد و بیم باشد.

دوست داریم تا آخر بخندیم و سرگرم باشیم و کیفی بکنیم و چهار پنج ساعت برای ما استندآپ کنند و دروغ و راست را به هم ببافد و بابا و ننه‌اش را مسخره کند، همین کارها که معمولاً در استندآپ کمدی‌ها صورت می‌گیرد. طرف دو ساعت پدر خودش را مسخره می‌کند که دیگران بخندند. این اوج حماقت است. کسی که خودش را نمی‌شناسد از این‌ها خوشش می‌آید و فکر می‌کند این شیرین و لذیذ است، خوشمزه است. ولی کسی که خودش را می‌شناسد، زندگی واقعی را می‌شناسد، می‌گوید خوب که چی؟ من وقت خودم را دادم، از وقت شریف‌تر من چی دارم؟ من برای چی باید وقت خودم را به این بدهم و در ازای وقتی که می‌دهم چی دارم می‌گیرم؟ من برای چی باید این کتاب را بخوانم، برای چی باید این جزوه را بخوانم، برای چی باید این فیلم را ببینم؟ این فیلم چه خاصیتی برای من دارد؟

۱۳. وَقَوْمٌ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا هُمُومًا لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (سوره فرقان، آیه ۳۷).

۱۴. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِتَّبِعْ مَنْ يُبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَ لَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ وَ سَتَرْدُونَ عَلَى اللَّهِ جَمِيعًا فَتَعَلَّمُونَ.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

این رمان چه خاصیتی برای من دارد و چی به من اضافه می‌کند؟ کدام نیاز من را مرتفع می‌کند؟ کدام نیاز واقعی من را حل می‌کند؟ حرکت. یک چیزی باید به من اضافه کند.

بعد آدم می‌بیند یک عمر است در زمین دیگری خانه کرده‌ایم. هم و غم ما این است که ماشینمان را درست کنیم، خانه‌مان را درست کنیم، پنجاه سال است که درگیر هستیم که این خانه پنج‌متر بزرگ‌تر بشود، این دیوارها کثیف است و این خانه کمی کهنه شده، محله ما پایین است دو تا محله برویم بالاتر. سعی کن خودت را دو مرحله ببری بالاتر. خانه دلت را پنج‌متر بزرگ‌تر کن.

حضرت عیسی (علیه‌السلام) فرمود دیده‌اید خانه‌ای را که دود درون آن باشد در و دیوار به چه صورتی می‌شود؟ چقدر این روایت زیباست، ایام میلاد حضرت عیسی هم نزدیک است. حضرت عیسی (علیه‌السلام) فرمود وقتی دود باشد، ولو اینکه بعداً دود می‌رود، ولی در و دیوار سیاه می‌شود. فرمود آدم ولو گناه هم نکند، فقط فکرگناه که بکند خانه دلش سیاه می‌شود.^{۱۵}

بوی نجاست

تشبیه بدش این است که در سرویس بهداشتی گاهی می‌بیند نجاست نیست ولی بوی نجاست همه‌جا را برداشته، دلی هم که گناه نکرده، ولی فکرگناه دارد، نجاست ندارد ولی بوی نجاست می‌دهد. کسانی که بالا هستند و واقعی هستند می‌فهمند. می‌روی خدمت امام رضا (علیه‌السلام)، آقا چه حسی به ما دارند؟ چه بویی از ما به مشام امام رضا (علیه‌السلام) می‌رسد؟ **تَعَطَّرُوا بِالْإِسْتِغْفَارِ عَطْرٍ** واقعی این است. خانه واقعی، خانه ابدی ماست. فرمود: **الْغِنَى وَالْفَقْرُ، بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ**.^{۱۶} این هم از امیرالمؤمنین است. فرمود این‌که کی دارد و ندارد، بعد از این‌که عرضه به خدا شد و حساب و کتاب‌ها شد، آنجا معلوم می‌شود. دارا و ندار آنجاست. دست می‌اندازیم پراید مدل ۸۲ را می‌گوییم این لگن را نمی‌خواهی عوض کنی؟! شنیده‌ام بعضی‌ها می‌گویند ماشینت را جلوی خانه ما نگذار، این افت کلاس برای ما دارد. ماشینت را توی کوچه ما نیاور. یک جلسه در یکی از برج‌های ونک داشتیم، چهار پنج‌تا آخوند با هم رفتیم داخل برج، یکی داخل جلسه بود گفت فکرکنم خانه‌های این محل متری دو سه تومان خورد توی سرش. حالا خودش هم بچه آخوند بود. هم برادرش آخوند بود و هم پدرش.

۱۵. عیسی (علیه‌السلام): موسی (علیه‌السلام) به اصحاب خود فرمود: زنا نکنید، من به شما می‌گویم حتی فکر زنا نکنید. (سپس چنین مثال زد) اگر شخصی در اتاق نقاشی شده و زیبا، آتشی روشن کند، دود، آن اتاق نقاشی شده را دودآلود و سیاه خواهد کرد. گرچه اتاق را نسوزاند، فکر زنا نیز همچون آن دودی است که زیبایی چهره معنوی انسان را تیره‌وتار می‌سازد، گرچه آن چهره را از بین نبرد. (قمی، عباس، سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۶۰).

۱۶. نهج‌البلاغه، حکمت ۴۵۲.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

باکلاس‌ها و ژینگول‌ها و شاسی بلندها. می‌گویند یکی از ویژگی‌های سگ این است که دارا و ندار را از هم تشخیص می‌دهد. لباس اتوکشیده گران را از لباس درپیت تشخیص می‌دهد و برای پولدارها دم تکان می‌دهد. قرآن بلعم باعورا را تشبیه به سگ کرده است. **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثَ أَوْ تَرَكَهٗ يُلْهَثُ**^{۱۷} بعضی‌ها برای پولدارها دم تکان می‌دهند. معمولاً با پولدارها همه خوب هستند. بی پول‌ها هستند که کسی آن‌ها را تحویل نمی‌گیرد. پولدار وقتی زنگ بزند همه احترام می‌کنند، پیام می‌دهند، عید را به او تبریک می‌گویند، چهار بار هم تبریک می‌گویند، شماره‌اش را ذخیره می‌کنند، داستان این است. معمولاً پولدارها طرفدار زیاد دارند، می‌گویند فلان جا ویلا دارد. ولی بی پول‌ها را هیچ‌کس تحویل نمی‌گیرد. این چی دارد، از این به ما چی می‌رسد؟ **وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ** **إِلَیْمَانٍ وَرِزْقِهِ فِي قُلُوبِكُمْ** سرمایه اصلی ایمان است، **فَإِنَّ خَيْرَ الْإِزَادِ التَّقْوَى**.^{۱۸} توشه اصلی چی است؟ تقواست. **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**.^{۱۹} سرمایه دار واقعی کی است؟ فرد باتقوا است. مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی در مورد آیت‌الله بهجت فرموده بود ثروتمندترین انسان روی کره زمین بعد از امام زمان، آیت‌الله بهجت است.^{۲۰} پسر آیت‌الله بهجت می‌گفت شام و نهار و لباس‌های پدرم را اگر جمع می‌کردیم هشتاد هزار تومان نمی‌شد. یک تکه استخوان بود ولی ثروتمندترین انسان روی کره زمین بود.

۱۷. **وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهٗ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ** (سوره اعراف، آیه ۱۷۶).

۱۸. **الْحَيْجُ أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَيْجَ فَلَا رَفْتَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَيْجِ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الْإِزَادِ التَّقْوَى وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ** (سوره بقره، آیه ۱۹۷).

۱۹. **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** (سوره حجرات، آیه ۱۳).

۲۰. سایت فارس، ثروتمندترین مرد جهان/ماجرای نامی که بشارت داده شد، تاریخ درج مطلب ۱۴۰۲/۰۲/۲۷، بازدید ۱۴۰۲/۱۱/۴

<https://www.farsnews.ir/gilan/news/14020227...450/%D8%AB%D8%B1%D9%88%D8%AA%D9%85%D9%A7%D8%AF%D8%AA%D8%B1%DB%AC%D9%A7-%D9%85%D8%B1%D8%AF-%D8%AC%D9%A7%D8%A7%D9%A7-%D9%85%D8%A7%D8%AC%D8%B1%D8%A7%DB%AC-%D9%A7%D8%A7%D9%85%DB%AC-%DA%A9%D9%A7-%D8%A8%D8%B4%D8%A7%D8%B1%D8%AA-%D8%AF%D8%A7%D8%AF%D9%A7-%D8%B4%D8%AF>



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

گفت فیلم‌های مصاحبه‌های ایشان هست و یک مستندی هم از ایشان ساخته شده با نام «آن مرد بسیار»^{۲۱} خیلی مستند قشنگی است. یک کتابی هم از ایشان در حال چاپ است به نام «صحبت سال‌ها»^{۲۲}. می‌گویند یکی از شمال زنگ زد و گفت به حاج آقا بگویید چند وقت است باران نمی‌آید دام‌ها دارند از بین می‌روند، محصولات دارند خشک می‌شوند، کشاورزی و باغداری ما همه آسیب دیده است، به آقای بهجت بفرمایید دعا کنید. ایشان می‌گوید من ندیدم پدرم غیر از این دعا کنند. فقط در قنوت نمازش فقط یک کلمه دعا کرد که خدایا باران را جاری فرما. می‌گفت بعد از سه روز همان آقا زنگ زد و گفت لطفاً به حاج آقا بگویید سقف خانه دارد روی سر ما خراب می‌شود. لذا دعا کنند دیگر باران نیاید. سه روز است متصل دارد باران می‌بارد به حاج آقا بگویید دعا کنند دیگر باران نیاید. انسان چه می‌تواند بشود.

رسد آدمی به جایی

لب‌ترکند و خدا بگوید جانم. خدا این را به آدم بگوید. بگوید لبیک عبدی^{۲۳}. اَنَا مَطِيعٌ مِّنْ اطَاعِنِي^{۲۴} چند شب دیگر ماه رجب شروع می‌شود. بیست و چند شب دیگر ماه رجب شروع می‌شود. این مال ماه رجب است که فرمود: خدا ملکی را در ماه رجب می‌فرستد که ندا بدهد در آسمان که خدای متعال فرمود بیایید با من مناجات کنید و بندگی کنید، اَنَا مَطِيعٌ مِّنْ اطَاعِنِي تا حالا تو حرف گوش کردی و حالا نوبت من است که حرف تو را گوش بدهم. این را خدا می‌فرماید. آدم به کجا می‌تواند برسد؟ همه دغدغه‌اش این است که لبش را پروتز کند. یا دو کا فالوور او برود بالا. آن یکی بچه‌اش را برده بود زیر سرم که لایک و فالو بگیرد، بچه را به مریضی‌های مختلف می‌انداخت

۲۱. مستند «آن مرد بسیار»، آیت الله بهجت به روایت فرزند.

۲۲. سایت مرکز تنظیم و نشر آیت الله بهجت، صحبت سالها؛ مجموعه خاطرات حاج شیخ علی بهجت، تاریخ درج مطلب: ۱۴۰۲/۴/۱۳، تاریخ بازدید: ۱۴۰۲/۱۱/۳.

<https://bahjat.ir/fa/content/۱۳۸۸۴>

۲۳. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا وَنَجَّهُ بِالْبَلَاءِ نَجًّا فَإِذَا دَعَاهُ قَالَ لَبَّيْكَ عَبْدِي لَيْتُنَّ عَجَّلْتُ لَكَ مَا سَأَلْتَ إِنِّي عَلَى ذَلِكَ لَقَادِرٌ وَلَيْتُنَّ ادَّخَرْتُ لَكَ فَمَا ادَّخَرْتُ لَكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ. (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۵۳).

۲۴. نَقَلْنَاهُ مِنْ كِتَابِ الْعِبَادَاتِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَصَبَ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مَلَكًا يَقَالُ لَهُ الدَّاعِي فَإِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَجَبٍ يَنَادِي [نَادِي] ذَلِكَ الْمَلِكُ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْهُ إِلَى الصَّبَاحِ طُوبَى لِلذَّاكِرِينَ طُوبَى لِلطَّائِعِينَ وَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى أَنَا جَلِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي وَ مَطِيعٌ مَنْ اطَاعَنِي وَ غَافِرٌ مَنْ اسْتَغْفَرَنِي الشَّهْرُ شَهْرِي وَ الْعَبْدُ عَبْدِي وَ الرَّحْمَةُ رَحْمَتِي فَمَنْ دَعَانِي فِي هَذَا الشَّهْرِ أَحَبُّهُ وَ مَنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَ مَنْ اسْتَهْدَانِي هَدَيْتُهُ وَ جَعَلْتُ هَذَا الشَّهْرَ حَبْلًا بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِ وَصَلَ إِلَيَّ. (ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۶۲۸).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

و می‌گفت بچه من الآن این مریضی را دارد، آن مریضی را دارد و مردم هم می‌آمدند همدردی می‌کردند، آخر بچه مُرد. خریّت اگر شاخ و دُم داشت این شکلی می‌شد. آمده در این زمین بچه‌اش را دستمایه کرده که چهار نفر لایق و فالو بگذارند.

این باز خوب است به قول معروف این سگش شرف دارد به کسی دین خودش را دستمایه قرار می‌دهد که چهار نفر به او رأی بدهند. این بچه‌اش را فدا کرده، او آخرتش را فدا کرده است. این باز دو زار عقل بیشتری دارد.

ایام انتخابات نزدیک است، بعضی‌ها که دینشان را داخل فریزر گذاشته بودند الآن درمی‌آورند و می‌گذارند داخل مایکروفر که بفروشند. با دروغ و دغل و وعده‌های الکی، ان‌شاءالله خوب‌هایش نصیب ما بشود و ما به خوب‌هایش رأی بدهیم. ولی قاعدتاً خوب‌ها کمترند.

چه می‌دهی تا چه بگیری؟

داستان این است. چه چیزی را فدای چه می‌کنیم؟ آدمی که واقعیت خودش را فهمیده، دنیا را فدای ابدیت نمی‌کند، چیزی نیست این سختی‌های اینجا و این مشکلات اینجا. هشتاد سال درد و رنج به یک ساعت درد و عذاب آخرت نمی‌ارزد و نمی‌رسد. بعضی‌ها حاضرند اینجا هزار سال عذاب بشوند که یک ساعت آن طرف عذاب نشوند. آنجا اوج عذاب این است که خدا با آدم قهر می‌کند.

دوست ما در سه دقیقه در قیامت^{۲۵}، دو بار خودش این قضیه را برای بنده تعریف کرد. همان عزیزی که کتاب سه دقیقه در قیامت از او چاپ شد، دومرتبه گفت. یک بار تلفنی گفت و یک بار هم حضوری گفت در حرم امام رضا (علیه‌السلام) و هر دو بار هم وقتی به اینجای قضیه رسید، زار زار گریه کرد. گفت همه حساب و کتاب برزخ یک طرف. آن صحنه‌ای که پرونده اعمال من جلوی حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) باز بود و دیدم یک گناهی در این پرونده بود که حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) روی خودش را برگرداند، دوست داشتم محو و نابود می‌شدم، فقط همین؛ که حضرت زهرا این جوری با کراهت روی خودش را برنگرداند که این چه کاری بود. زار زار گریه می‌کرد و این را تعریف می‌کرد.

می‌گفت دوست داشتم خودم بروم در جهنم و تا ابد آتش بگیرم. ولی حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) این طوری به من بی‌محلی نکنند و این طوری از من روی برگردانند. آن عذاب سخت است. کسی که خودش را شناخته، واقعیت خودش را شناخته، واقعیت هستی را فهمیده، می‌فهمد باید دل چه کسی را به دست بیاورد. من بروم چهارتا پولدار را برای خودم داشته باشم؟ کی از این‌ها ثروتمندتر است. اغنیای عالم پیغمبر و آل پیغمبر هستند، این‌ها را برای خودت داشته باش.

۲۵. سه دقیقه در قیامت، انتشارات شهید ابراهیم هادی.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد تو را بس است و آل محمد^{۲۶}

آدمی که با واقعیت زندگی می‌کند، می‌فهمد که واقعیت زندگی یعنی حرکت. حرکت دو رکن دارد. از دست دادن و به دست آوردن؛ و ما دائم در حال از دست دادن و به دست آوردن هستیم. یک چیزی می‌دهیم و یک چیزی می‌گیریم. این از زمانی که به دنیا آمده‌ایم تا بمیریم وجود دارد. حتی وقتی که خواب هستیم. حتی بچگی و شیرخوارگی‌مان. همه زندگی همین است. **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**^{۲۷}. ما دائم در حال خسارت و در حال باخت هستیم. **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**^{۲۸}. سرمایه اصلی ایمان بود، زینت اصلی ایمان بود.

فقط یک نفر در حال سوخت دادن و باختن نیست، او هم مؤمن است. آن‌هم کسی که دائم دارد **لِيَزِدُوا إِيمَانًا**^{۲۹}. ایمانش را حفظ می‌کند و مرتب آن را افزایش می‌دهد. بعضی‌ها به همین مقدار اندک دلشان خوش است. حالا یک چیزی داشته باشیم خوب است.

چطور به مادیات که می‌رسی دلت خوش نیست که ماهی دو میلیون حقوقمان است یک نان لواش و یک مقدار پنیر کارخانه‌ای می‌خوریم. بالاخره زنده می‌مانیم، شنیده‌اید که کسی این جوری بگوید؟ کارتن خواب هم این حرف را نمی‌زند. کارتن خواب هم می‌گوید من غذای خوب می‌خواهم، گوشت می‌خواهم، بله، با نان و پنیر زنده می‌مانم می‌توانم بیست سال نان و پنیر بخورم و زنده بمانم. آب جوی را هم بخورم تشنگی‌ام برطرف می‌شود، اما من غذای خوب می‌خواهم، من کباب می‌خواهم. بنده خدا تو برای یک بدن شصت هفتادساله‌ات این طور دلسوزی می‌کنی، برای ایمان ابدیت به این فکر نیستی که افزایشش بدهی و بهترش کنی؟ خوب است بالاخره نماز را که می‌خوانیم، خدا و پیغمبر را هم که قبول داریم، سختش نکن. این خودش را نشناخته و واقعیت خودش را نفهمیده.

پسر آیت‌الله بهجت می‌گفت پدرم شبی چهار ساعت می‌خوابید و تازه خوابش هم نشسته بود. تا خواب به او غلبه نکند و مزه خواب را نچشد. بعد می‌گفتم بابا شما که همیشه عبادت می‌کنید، حداقل

۲۶. سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد (سعدی، مواعظ، قصاید، قصیده شماره ۱۶، در ستایش حضرت رسول (ص)).

۲۷. **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ** (سوره عصر، آیه ۲).

۲۸. **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ** (سوره عصر، آیه ۳).

۲۹. **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ** وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. (سوره فتح، آیه ۴).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

این اندک را درست بخوابید، می‌گفت من تازگی‌ها فهمیده‌ام یک نفر هست سه ساعت می‌خوابد و من از او عقب‌تر هستم. این آدم رفته یکی را پیدا کرده که او سه ساعت می‌خوابد. آیت‌الله بهجت که می‌گویند ثروتمندترین فرد بعد از امام زمان است، باز از چند نفر عقب است. من که نمازهایم قضا نمی‌شود احساس می‌کنم ما بمیریم ملائکه دعوا دارند که ما شب خانه این‌ها باشیم یا خانه آن‌ها. در بهشت این محل و آن محل سر ما دعوا دارند که امشب حاجی را ببریم خانه خودمان.

من الحمدلله نمازهایم قضا نشده، حالا چقدر این نمازهای ما درست است و با حضور قلب بوده بماند. الآن شما اگر به آقای بهجت بگویید بارک‌الله به این نماز شما، می‌گوید مگر من نماز خواندم؟ این‌ها مگر نماز بود؟ برای بعد از مرگش وصیت کرده بود یک دور همه نمازهایش را قضا کنند. نقل از شیخ انصاری ایشان وصیت کرده بود بعد از مرگ همه نمازهایم را قضا کنید. گفته بودند چرا؟ گفته بود من در نماز خیلی لذت می‌بردم همه‌اش استرس این را دارم که می‌گویم من به خاطر لذت‌هایش نماز می‌خواندم و نمازهای من قبول نیست، لذا بگویید بعد از مرگ یک دور نمازهایم را قضا کنند. این‌ها کجا بودند؟ اگر این‌ها انسان هستند، من چه هستم؟ با دهان دره و خمیازه و خارش بدن و این‌ها نماز خواندیم. یکی می‌گفت من نماز صبح‌هایم را خیلی بلند نمی‌خوانم، چون اگر بلند بخوانم خواب از سرم می‌پرد. خواب بعد از نماز می‌چسبد.

راه باز است

چیزی که آدم را حرکت می‌دهد درک نفس است. این جان مطلب این چند شب ماست. کسی راه می‌افتد و می‌دود که می‌فهمد ندارد و ناقص است و کمبود دارد. می‌تواند داشته باشد و ندارد. تصور کنید بنده و شما الآن اینجا با آرامش نشسته‌ایم و هیچ‌کدام استرس این‌که یک ویلای خوب در سوئیس داشته باشیم را نداریم. الآن کسی اینجا هست که استرس داشته باشد که تا قبل از صبح باید یک ویلا در زوریخ سوئیس تهیه کنم؟ کسی هست چنین استرسی داشته باشد و بگوید مثلاً تا دوازده شب خیلی فرصت نمانده و ویلای زوریخ من جور نشده است؟ ولی الآن اگر بفهمی باجناق شما رفته زوریخ یک ویلای خوب و ارزان قیمت خریده و یک راه هم پیدا کرده با پنج میلیون کل خانواده را می‌تواند ببرد آنجا و ساکن بشوند. راهکاری هم که بلد است فقط تا دوازده شب امشب جواب می‌دهد، حالا چند نفر استرس پیدا کردند؟ اصلاً کسی هست استرس نداشته باشد؟ همه می‌روند. کجا؟ زوریخ. ان‌شاءالله جلسه بعد را زوریخ برگزار می‌کنیم.

داستان کمالات معنوی این شکلی است که وقتی فهمیدم راه برای ما هم باز است و می‌توانیم برسیم، آقای بهجت خودش فرمود روز قیامت همه حسرت می‌خورند و می‌گویند می‌شد همه سلمان باشند، آنجا سلمان را که می‌بینند می‌گویند می‌توانستم من هم این جوری بشوم. اصلاً همه اسباب



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

فراهم بود که من هم سلمان بشوم، همه اسباب فراهم بود که من هم این جوری بشوم، فقط باید حرکت می‌کردم.

در مورد حضرت مریم چقدر تعبیر قرآن قشنگ است فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا^{۳۰}. می‌گوید خدا و رب او قبولش کرد و این نهال وجودی مریم را رویانید. این درخت، درختی است که خدا رویانده است. درخت مریم را همه می‌توانیم داشته باشیم و به آن برسیم که درخت وجودی ما میوه بدهد. مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ^{۳۱} درخت است. اعتقادات خوب، اخلاق خوب، این‌ها درخت ماست. بعد از مرگ ما همه صاحب یک درخت هستیم. از میوه‌های این میوه می‌خوریم ولی برای بعضی‌ها کَانَتْ رُءُوسَ الشَّيَاطِينِ^{۳۲}. می‌گوید در جهنم هم درخت هست، شجره زقوم داریم در جهنم. می‌گوید یک میوه‌هایی برای جهنمی‌ها هست که قیافه‌اش شبیه سر شیطان است. این آیه قرآن است؛ یعنی مزه‌اش به کنار، قیافه‌اش را می‌بیند حالش به هم می‌خورد، چون شیاطین نماد جهالت و کثافت هستند و قیافه‌هایشان به کنار. این همان خلوت‌هایی است که در اینستاگرام داشتی و چت‌هایی است که می‌کردی و پی‌وی‌هایی که می‌دادی. این شجره زائیده شده است. این میوه‌هایی است که خودت تولید کردی.

اگر بار خار است خود کشته‌ای اگر پرنیان است خود رشته‌ای^{۳۳}

این درخت خودت است، درخت وجود خودت است، این خودتی و هیچ‌کس دیگری کاری نکرده است. این خودتی، آن نماز شب‌ها هم می‌شود میوه، این اشک‌های بر اهل بیت می‌شود دریا، می‌شود موج، آن غیبت‌ها هم فَإِنَّهَا إِدَامُ كَلَابِ النَّارِ^{۳۴} اصلاً آدم اشمئزازش می‌شود. فرمود غیبت خورشست سگ‌های

۳۰. فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كَلِمًا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا

رِزْقًا قَالَتْ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. (سوره آل عمران، آیه ۳۷).

۳۱. أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. (سوره ابراهیم، آیه ۲۴).

۳۲. طَلَعَهَا كَانَتْ رُءُوسَ الشَّيَاطِينِ. (سوره صافات، آیه ۶۵).

۳۳. اگر بار، خارست خود کشته‌ای / و گر پرنیانست خود رشته‌ای (فردوسی، شاهنامه، فریدون، بخش ۲۹).

۳۴. عَنْ نَوْفِ الْبِكَالِيِّ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ص) وَهُوَ فِي رَحْبَةِ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَقَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا نَوْفُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِظْنِي فَقَالَ يَا نَوْفُ أَحْسِنُ يَحْسَنُ إِلَيْكَ فَقُلْتُ زِدْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا نَوْفُ ارْحَمِ تَرْحَمُ فَقُلْتُ زِدْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ يَا نَوْفُ قُلْ خَيْرًا تَذَكَّرُ بِخَيْرٍ فَقُلْتُ زِدْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اجْتَنِبِ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كَلَابِ النَّارِ. (ابن بابویه، امالی، ص ۲۰۹).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

جهنم است. اینجا طعم دارد و لذیذ است و می‌گوید آرام شدم، دو ساعت نشستم با تو درد دل کردم از این مادر شوهر فلان فلان شده و آرام می‌شود. سیر می‌شود، آنجا می‌بیند این غذای سگ جهنمی است. مؤمن که با این چیزها آرام نمی‌شود. مؤمن دلش پر هم که باشد، می‌رود با خدا نجوا می‌کند. **قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ**، کلام حضرت یعقوب (علیه‌السلام) است. هی بنشینم پیش این‌و آن غیبت کنم و بدوبیراه بگویم. حالا چهار نفر هستند که کسی را نمی‌شناسند و غیبت نمی‌شود، آنجا اشکال ندارد، دو تا دوست داشته باش که فامیل تو را نشناسند برو با آن‌ها درد دل کن. بیشتر به جای اینکه درد دل کنی برو راهکار پیدا کن که بینی وظیفه‌ات چی است. تخلیه می‌کند خودش را. برو ببین با این آدم‌ها که درگیر هستی وظیفه‌ات چی است؟ این را پیدا کن. مؤمن دنبال انجام وظیفه‌اش است. ولی این هم مؤمن سطح پایین است، مؤمن واقعی **قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ** می‌گوید من درد دلم را با خدا می‌کنم. مؤمن کیف می‌کند که در روز به مصیبتی می‌خورد، می‌گوید یک سوژه برای سحر جور شد که بنشینیم با خدا خوب درد دل کنیم. سوژه پیدا کردیم.

باشگاه یا آسایشگاه

یک وقت با یکی از اساتید در حرم امام رضا (علیه‌السلام) تماس گرفتم سر یک قضیه ابتلای سختی. یک مطلبی به ایشان گفتم که اینجا وارد آن فضا نمی‌شوم که چی گفتم. ایشان گفت این ابتلائات لطف خداست و بعد هم فرمود من هم یک گرفتاری‌هایی دارم و فرمود سحر دیشب ناله‌هایی زد که در عمرم این‌طور ناله نزده بودم. بعد گفت این ابتلائات لطف خداست. این ابتلائات را به شما می‌دهد که سحر ناله بزنی.

ببینید چقدر نگاه متفاوت است، کسی که خودش را می‌شناسد و واقعیت خودش را می‌شناسد، می‌بیند این‌ها شکلات خداست و ما از آن‌ها فرار می‌کنیم. چرا من باید این قدر بدبختی بکشم، چرا من این قدر سختی می‌کشم، چرا این قدر مشکلات و فشار؟ این‌ها لطف خداست.

تا ببیند آن رخ تابنده را^{۳۶}

زان به تاریکی گذاری بنده را

شما در سینما که می‌روی، آدم ناوارد که سینما را نمی‌شناسد، می‌گوید چرا چراغ‌ها را خاموش کردند، چراغ را روشن کن، بعد به او توضیح می‌دهند که اینجا چراغ‌ها را خاموش می‌کنند که پرده روشن

۳۵. **قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**. (سوره یوسف، آیه ۸۶).

۳۶. زان بتاریکی گذاری بنده را / تا ببیند آن رخ تابنده را (پروین اعتصامی، دیوان اشعار، مثنویات و تمثیلات و مقطعات، شماره ۱۲۳).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

باشد و نمایان باشد. مردم باید پرده را نگاه کنند و همه حواس‌ها به پرده باشد. آن ناوارد هم در دنیا می‌گوید چرا بچه من را گرفتند، چرا شوهرم این جور است، چرا آنجا این جور است؟ البته این به معنای این نیست که آدم خودش را ول کند و هر چی شد با دادا باد. آدم باید وظیفه‌اش را بشناسد، فکر کند و تدبیر داشته باشد، ولی آدم عاقل که واقعیت زندگی را می‌داند، از این چیزها فرار نمی‌کند و می‌گوید همه چیز را خدا خاموش کرده تا من آن صحنه روشن را خوب ببینم.

زان به تاریکی گذاری بنده را تا ببیند آن رخ تابنده را

رو به آنجا کنم. حواسم به آنجا جمع باشد. همه این ابتلائات لطف خداست و مؤمن در مصیبت شکور است و از خدا تشکر می‌کند. دست خدا را می‌بوسد، این لطف خداست، از همه جا دارد قطع می‌کند و دلت را دارد می‌کند. سخت است، خیلی سخت است. بچوات روبروی تو درمی‌آید و توهین می‌کند، همسرت کج خلقی می‌کند، البته ما وظیفه داریم موعظه داریم و اصلاحش کنیم. اول از همه خودمان را اصلاح کنیم. اول ببینیم اشکال ما کجا بوده که این جور برخورد می‌کند. نگاهمان به عیب و عیوب دیگران نباشد. روایت زیاد دارد که حالا عرض می‌کنم و بحث را تمام می‌کنم.

همه این کارها را کردیم و درست نشد. ما را سحر کرده‌اند. این چه نگاهی است؟ سحر هم در زندگی‌ها کم نیست و راهکار آن هم موجود است. همین توسل به اهل بیت بهترین چیز است برای دفع سحر. توسل به امام رضا، توسل به حضرت زهرا (س)، ولی باید ابتدا نگاهت را درست کنی. من به این قضیه کار ندارم که این سحر است یا سحر نیست، نگاه تو مشکل دارد که فکر می‌کنی زندگی خوب آن چیزی است که همه چیز خوب است. آن مُردن است. آنجا دیگر خدا تو را ول کرده. روزی که بلا نمی‌آید یعنی خدا تو را ول کرده. دیدند امیرالمؤمنین آمده توی مسجد و دارد گریه می‌کند.

این روایت را به عنوان یادگاری این جلسات داشته باشید. خدایا من را رها کردی و به من محل نمی‌گذاری. گفتند چی شده؟ فرمود یک هفته است خانه من مهمان نیامده است. نکند خدا بی‌محلی کرده و من را از فیض حضور مهمان محروم کرده است.^{۳۷} ما اگر یک هفته مهمان داشته باشیم می‌رویم مسجد گریه می‌کنیم که خدایا این چرا نمی‌رود. این تفاوت نگاه کسی است که دنیا را محل عبور و ساخته شدن می‌بیند با کسی که دنیا را محل کیف و حال می‌بیند. کسی که اینجا را باشگاه می‌بیند با کسی که اینجا را آسایشگاه می‌بیند. شما وقتی رفتی باشگاه ببینی اینجا چه سوت و کور است. تشک پهن کرده‌اند و به جای اینکه تاتمی پهن کنند تشک پهن کرده‌اند و متکا هم گذاشته‌اند، چراغ‌ها را هم خاموش کرده‌اند، آخ جان برویم بخوابیم. پول از شما گرفته‌اند اینجا تو ورزش کنی، کسی که این کار را

۳۷. الإمام علی علیه السلام - لَمَّا رَأَى حَزِينًا فَسُئِلَ عَنْ عِلَّتِهِ -: لَسَبِعِ أَتَتْ لَمْ يَضِفْ إِلَيْنَا ضَيْفٌ (محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۳۴).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

کرده در حق تو جنایت کرده است. جمع کن برو وسایل ورزشی را بیاور. باید بدوی، باید عرق بریزی. می رود راحت می گیرد می خوابد. جای این کارها نیست، مال این کارها نیست. *الراحة فی الجنة*^{۳۸}. اینجا مال دویدن است و تا آخر هم باید دوید.

نگاه عوض می شود. آدمی که خودش را خوب شناخت، نگاهش به همه چیز عوض می شود. نگاهش به مشکلات عوض می شود. نگاهش به تلخی ها عوض می شود. نگاهش به دوستانش عوض می شود، نگاهش به آدم ها عوض می شود. پس آن که ما را به حرکت درمی آورد، توجه به نقص است. توجه به کمبود است و نکته کلیدی اش این است که آدم حواسش به عیوب خودش باشد. این همان شاه کلید رشد است. این را بزرگان فرموده اند. این ها را که بنده عرض می کنم همه اش آیات و روایات و کلمات بزرگان است، ما که خودمان چیزی بلد نیستیم. آن شاه کلید که بعضی ها می گویند یک شاه کلید برایت درست می کنم که زود بپری توی آسمان، مثلاً یک ذکر را اگر پنج بار بگویی یک دفعه یک چیزی منفجر می شود و می بینیم داریم با جبرئیل روی آب راه می رویم، این جور نیست.

شاه کلیدی که بزرگان فرمودند و آدم را پرت می کند در ملکوت و در عالی ترین درجات، توجه مدام به عیوب خودش است. من روایتش را بخوانم و توضیح بدهم و بحثم را تمام کنم. روایت از امیرالمؤمنین است در خطبه ۱۷۶ *نهج البلاغه طوبی لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ*^{۳۹}، طوبی را معمولاً در ترجمه های فارسی می گویند خوشا به حال کسی که - حالا شما این ترجمه را داشته باشید تا ترجمه دقیق تر را هم عرض کنم. خوشا به حال کسی که - *شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ*. خوشا به حال کسی که مشغول عیب خودش است و از عیب بقیه فارغ است. این به این معنا نیست که اگر به گناهی یا چیزی رسیدی محل نگذاریم و اعتنا نکنیم، وظیفه داریم. ولی بعضی ها همه حواسشان به این است که فلانی چه کار کرد، چرا این جور است، چرا این جور نماز می خواند، چرا این جور می خندد، چرا این جور غذا می خورد و بامزه قضیه این است عیوبی که از دیگران می گیرد معمولاً خودش هم آن عیب را دارد. بعضی مواقع حتی بدتر از آن را هم دارد که اینجا دیگر فاجعه است. فرمود کسی که این جور باشد، *فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلِ مَشْغُولِ خُودِشَ اسْتِ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ وَ مِلْتِ هَمْ* از دست این راحت اند. چرا ما مرتب به این و آن گیر می دهیم؟ چون از خودمان غافلیم. کی از خودش غافل

۳۸. *رُويَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنِّي وَضَعْتُ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ فِي خَمْسَةِ وَ النَّاسُ يُطَلَّبُونَ فِي خَمْسَةِ أُخْرَى فَمَتَى يَجِدُونَ إِنِّي وَضَعْتُ الْعِزَّ فِي طَاعَتِي وَ النَّاسُ يُطَلَّبُونَ فِي أَبْوَابِ السَّلَاطِينِ فَمَتَى يَجِدُونَ وَ وَضَعْتُ الْعِلْمَ وَ الْحِكْمَةَ فِي الْجُوعِ وَ النَّاسُ يُطَلَّبُونَ فِي الشَّبَعِ فَمَتَى يَجِدُونَ وَ وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّاسُ يُطَلَّبُونَ فِي الدُّنْيَا فَمَتَى يَجِدُونَ وَ إِنِّي وَضَعْتُ الْغِنَى فِي الْفَنَاعَةِ وَ النَّاسُ يُطَلَّبُونَ فِي الْمَالِ فَمَتَى يَجِدُونَ وَ وَضَعْتُ رِضَائِي فِي مُخَالَفَةِ الْهَوَى وَ النَّاسُ يُطَلَّبُونَ فِي مُخَالَفَتِي فَمَتَى يَجِدُونَ.* (شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۸۴).

۳۹. *يَا أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ* (سید رضی، نهج البلاغه، ص ۲۵۵).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

است؟ کسی که خودش را نمی‌شناسد. کسی که خودش را می‌شناسد، مشغول خودش است، مشغول عیب‌هایش است. توجهش به آن است. شده یک‌بار روی کاغذ بنویسیم من چه نقص و کمبودی دارم. یک‌بار تجربه کنید، وقتی روی کاغذ می‌نویسید، حالتان دگرگون می‌شود. آدم می‌خواهد بگوید این‌جوری نیستم، ولی می‌گوید بیا و منصفانه با هم نگاه کنیم، من آدم کم‌صبر و عجولی هستم. عصبی هستم، بعد داد می‌زند که عصبی نیستم، این‌ها عقلشان نمی‌رسد درست کار کنند و من هم مجبور می‌شوم عصبی بشوم.

بیا خودم با خودم روراست باشم. من عصبی هستم. این را بنویسیم و داشته باشیم. **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.** فلاح همان حالت رویش است که دیشب هم اشاره کردم. درخت وجودی‌اش بارور شده. اولاً درخت ورودی چه کسانی بارور شده؟ مؤمنون. اولین ویژگی که برای مؤمنون گفته چی است؟ **الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.** راز رسیدن به بزرگان فرمودند چی است؟ توجه به عیوب خود. این خشوع می‌آورد. من چقدر بد هستم و چقدر کارهای من زشت است.

از بزرگان پرسیدند برای حال خوب و حضور قلب در نماز پرسیدند، گفتند چند لحظه آدم مرور کند که خدا با من چه کار کرده و من با خدا چه کار کردم. همین چیزهای مختصر و معمولی، خیلی هم سختش نکنیم. من چه بدی‌هایی دارم، چه عیوبی دارم، چه اشکالاتی دارم. بعضی اشکالات من را بقیه صدبار تابه‌حال به من گفته‌اند. توجیه نکنم، همین‌که توجیه نکنم و قبول کنم که نقص دارم حرکت می‌کنم و خشوع می‌آید. راه می‌روم و سیر می‌کنم و کم‌کم دلش دارد می‌شکند، بعد می‌بیند که حالش عوض می‌شود و با خدا جور دیگری می‌شود.

طوبی

فرمود کسی که این جوری است **طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ.** کسی که این شکلی است چی نصیبش می‌شود؟ طوبی. طوبی را گفتیم معمولاً این‌طور ترجمه می‌کنند که خوش به حالش. نه. طوبی خودش یک درخت بهشتی است. در مورد طوبی یک کم صحبت کنم. درخت طوبی چه درختی است؟ کی به طوبی می‌رسید؟ کسی که حواسش به عیبش بود. او به طوبی می‌رسد. طوبی چی است؟ طوبی یکی از درخت‌های بهشت است. درختی است که روایت دارد

۴. **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ** (سوره مؤمنون، آیه ۱ و ۲).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

خدای متعال خودش این درخت را کاشته و خودش آبیاری کرده است. کجا کاشته؟ در خانه پیغمبر. راوی می‌گوید از پیغمبر پرسیدم یک بار دیگر یک نفر از شما این را پرسیده بود. یک نفر از پیامبر پرسیده بود **طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا بَ** چه است؟ فرمود **شَجَرَةَ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِي**.^{۴۲} درختی است در بهشت که ریشه‌اش در خانه من است **فَرَعُهَا عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ** گفتند یا رسول‌الله، **سَأَلْنَاكَ عَنْهَا** یک بار دیگر هم این را از شما پرسیده بودیم و شما گفتید این یک درختی است که در خانه علی است، **الآن** می‌گویید در خانه من است، **بِالْآخِرَةِ كَجَاسْتِ؟** فرمود **إِنَّ دَارِي وَ دَارَ عَلِيٍّ غَدًا وَاحِدَةٌ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ**. خانه من و علی در بهشت یکی است و یکجاست. خانه من و علی و فاطمه. ریشه‌اش آنجاست.

از چه آبی درخت طوبی آبیاری شده است؟ کیف می‌کنید این‌ها را می‌خوانم یا نه؟ آخرش یک چیزی می‌گویم که مزد عزاداری‌های چند شب شما باشد. یکی از مزدهایش باشد. می‌گوید در انجیل خدا به واسطه انجیل با حضرت عیسی صحبت کرد در پاسخ حضرت عیسی سؤالی کرد و گفت **يَا رَبِّ وَمَا طُوبَى؟**^{۴۳} خدایا طوبی چه است؟ فرمود **شَجَرَةَ فِي الْجَنَّةِ أَنَا غَرَسْتُهَا**، درختی است در جنت که خودم کاشته‌ام، فقط باید برویم بهشت تا بفهمیم چه است **تُظِلُّ الْجَنَانَ** سایه این درخت، درخت سایه می‌اندازد، خدا درخت بهشتی را برای چه کاشته؟ درخت کاشته که سایه‌اش کل بهشت را پر کند. یک درخت است که سایه‌اش همه بهشت را گرفته و آن هم درخت طوبی است. **أَصْلُهَا مِنْ رِضْوَانِ رِيْشَةٍ** درخت در رضوان الهی است. **مَاؤُهَا مِنْ تَسْنِيمٍ**. آبی هم که با آن این درخت را آبیاری کرده‌ام از چشمه تسنیم است. هر کدام از این‌ها یک دهه سخنرانی می‌خواهد. **بَرْدُهُ بَرْدُ الْكَافُورِ**. خنکی این درخت خنکی کافور است و **طَعْمُهُ طَعْمُ الزَّنَجَبِيلِ**. شاید میوه‌ها و یا آب این درخت طعم زنجبیل دارد. **مَنْ يَشْرَبُ مِنْ تِلْكَ الْعَيْنِ شَرَبَهُ** هر کس یک جرعه از این آب بخورد **لَا يَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا** تا ابد تشنه نمی‌شود. این خوراک بهشتی‌هاست و خوراک جهنمی‌ها را هم دیدید که چی بود.

۴۱. الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا بَ (سوره رعد، آیه ۲۹).

۴۲. عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ص عَنْ طُوبَى فَقَالَ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِي وَ فَرَعُهَا عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنْهَا ثَانِيَةً فَقَالَ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا فِي دَارِ عَلِيٍّ وَ فَرَعُهَا عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ دَارِي وَ دَارَ عَلِيٍّ غَدًا وَاحِدَةٌ. (ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب، ج ۳، ص ۲۳۴).

۴۳. قَالَ عِيْسَى يَا رَبِّ وَ مَا طُوبَى قَالَ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَنَا غَرَسْتُهَا تُظِلُّ الْجَنَانَ - أَصْلُهَا مِنْ رِضْوَانِ مَاؤُهَا مِنْ تَسْنِيمٍ بَرْدُهُ بَرْدُ الْكَافُورِ وَ طَعْمُهُ طَعْمُ الزَّنَجَبِيلِ مَنْ يَشْرَبُ مِنْ تِلْكَ الْعَيْنِ شَرَبَهُ لَا يَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا فَقَالَ عِيْسَى اللَّهُمَّ اسْقِنِي مِنْهَا قَالَ حَرَامٌ يَا عِيْسَى عَلَى الْبَشَرِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّى يَشْرَبَ ذَلِكَ النَّبِيُّ. (صدوق، امالی، ص ۲۷۲).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

می‌گوید حضرت عیسی گفت **اللَّهُمَّ اشْقِنِي مِنْهَا**. خدایا می‌شود یک‌کم از این آب به من بدهید؟
خطاب رسید: **حَرَامٌ يَا عِيسَى عَلَى الْبَشَرِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّى يَشْرَبَ ذَلِكَ النَّبِيُّ** تا پیغمبر اکرم از این
نخورد، به هیچ‌کدام از خلائق از این چشمه چیزی نمی‌دهم.

آتش به شاخه های طوبی

درخت طوبی از چنین آبی رشد کرده. حالا یک جمله دیگر از درخت طوبی بگوییم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: **يَكْتَرُ تَقْبِيلُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ**^{۴۴} پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خیلی فاطمه زهرا را می‌بوسد **فَأَنْكَرَتْ ذَلِكَ عَائِشَةُ**، عایشه بدش می‌آمد. پیغمبر فرمود: یا عایشه، این که من فاطمه را زیاد می‌بوسم داستانی دارد. این هدیه امشب بین ما و شما. ان شاء الله در بهشت این روایت را مرور کنیم و کیف کنیم و ببینیم. فرمود **لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ** شبی که من را معراج بردند، رفتم داخل بهشت. **فَأَذْنَانِي جَبْرَائِيلُ مِنْ شَجَرَةِ طُوبَى جَبْرَائِيلُ** من را برد نزدیک درخت طوبی. **وَ نَاوَلَنِي مِنْ ثَمَارِهَا** از میوه‌های درخت طوبی به من داد. **فَأَكَلْتُهُ** یکی از میوه‌های درخت طوبی را خوردم. **فَحَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ مَاءً فِي ظَهْرِي** آن میوه درخت طوبی، شد نطفه‌ای در صلب من که شد نطفه فاطمه زهرا. **فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ** خدیجه باردار شد با همین نطفه به فاطمه. سؤال سر چی بود؟ چرا این قدر فاطمه را می‌بوسی؟ فرمود: **فَمَا قَبَّلْتُهَا قَطُّ إِلَّا وَجَدْتُ رَائِحَةَ شَجَرَةِ طُوبَى مِنْهَا**. هر وقت فاطمه را بو می‌کنم، بوی درخت طوبی را می‌دهد. مشتاق بوی درخت طوبی که هستم فاطمه را بو می‌کنم و مخصوصاً فاطمه بیشتر از همه دست فاطمه و سینه فاطمه را می‌بوسید.

این دست و سینه‌ای که بوی درخت طوبی می‌داد این روزها بوی دود می‌دهد. این روزها دائم از آن خون می‌آید. این سینه‌ای که پیغمبر از عطر آن سینه مدهوش می‌شد، این سینه این روزها استخوانش شکسته است. چه خبر است امشب مدینه، این ساعاتی که امیرالمؤمنین مشغول غسل و کفن است. وقتی پیغمبر بوی طوبی احساس می‌کند، حتماً امیرالمؤمنین هم بوی طوبی احساس می‌کند. دارد آب می‌ریزد روی استخوان‌هایی که بوی درخت طوبی می‌دهد.

۴۴. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَكْتَرُ تَقْبِيلَ فَاطِمَةَ عَ فَعَضِبَتْ مِنْ ذَلِكَ عَائِشَةُ وَ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) إِنَّكَ تَكْتَرُ تَقْبِيلَ فَاطِمَةَ (علیه السلام) فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَا عَائِشَةُ إِنَّهُ لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَأَذْنَانِي جَبْرَائِيلُ عَ مِنْ شَجَرَةِ طُوبَى وَ نَاوَلَنِي مِنْ ثَمَارِهَا فَأَكَلْتُهُ - فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ حَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ مَاءً فِي ظَهْرِي - فَوَاقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ فَمَا قَبَّلْتُهَا إِلَّا وَجَدْتُ رَائِحَةَ شَجَرَةِ طُوبَى مِنْهَا. (قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۲).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تالایق جانان شوی - جلسه چهارم

برای شما روضه از زبان امیرالمؤمنین بخوانم. مرحوم مجلسی در بحارالانوار نقل کرده، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید فاطمه به من وصیت کرد که من را شبانه غسل بده، شبانه کفن کن و دفن کن و من هم مشغول عمل به وصیت فاطمه شدم، لَقَدْ أَخَذْتُ فِي أَمْرِهَا^{۴۵} مشغول کار فاطمه شدم. وَ غَسَلْتُهَا فِي قَمِيصِهَا فاطمه به من گفته بود مرا از روی لباس بشور و غسل بده، من هم او را از روی لباس شستم وَ لَمْ أَكْشِفْهُ عَنْهَا لِبَاسَ رَأْسِهَا او کنار نزدم. فَوَ اللَّهُ لَقَدْ كَانَتْ مَيْمُونَةَ طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً بدنی را غسل دادم که یمن و برکت از همه این بدن می بارید و طهارت از این پیکر می بارید. طاهره مطهره بود. ثُمَّ حَنَطْتُهَا مِنْ فَضْلِهِ حَنُوطِ رَسُولِ اللَّهِ یک مقدار از کافوری که با آن پیغمبر را غسل دادم باقی مانده بود، با همان فاطمه را غسل دادم وَ وَ كَفَّنْتُهَا كَفَنَ كَرِيمٍ وَ أَدْرَجْتُهَا فِي أَكْفَانِهَا کفن ها را یکی یکی قرار دادم و آن ها را یکی یکی بستم فَلَمَّا هَمَمْتُ أَنْ أَعْقِدَ الرَّدَاءَ آخِرِينَ جایی که از کفن می بندند صورت است. خواستم صورت را ببندم بچه ها را صدا زدند نَادَيْتُ يَا أُمَّ كَلْثُومٍ يَا زَيْنَبُ يَا سَكِينَةَ يَا فَضَّةَ يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ یا زینب، یا ام کلثوم، یا سکینه، یا فضه، یا حسن، یا حسین، هَلُمُّوا تَزُودُوا مِنْ أُمَّكُمْ بیایید با مادرتان خداحافظی کنید.

یک جمله بگویم که دلتان شاد بشود، هرچند می دانم جگرتان از این تعبیر آتش می گیرد. محبت فاطمه در دلتان است، الحمدلله، چقدر باید شکر کنید بابت این نعمت که با این روضه ها دلمان آتش می گیرد. می خواهم این بشارت را به شما بدهم که امروز در این مصیبت شماها ماتم زده بودید. چه کسانی امروز احساس می کردند مادر از دست داده اند و غم داشتند، این بشارت به شما. امیرالمؤمنین وقتی این ها را صدا زد، زینب و حسن و حسین فرزندان فاطمه است، ولی فرمود فضه بیا با مادرت خداحافظی کن، فضه که فرزند فاطمه نیست، معلوم می شود هرکس آنجا جگرسوخته بود از غم فاطمه، امیرالمؤمنین فرموده بود بیا با مادرت خداحافظی کن. این جگرهایی که الآن آتش می گیرد، ان شاء الله از آن طرف مادر ما به ما خطاب بزند و صدا بزند فرزندانم، عزیزم. فَهَذَا الْفِرَاقُ وَاللِّقَاءُ فِي الْجَنَّةِ بیایید خداحافظی کنید. دیگر تا بهشت مادرتان را نخواهید دید.

امشب شام غریبان است و ممکن است طولانی تر بشود، ولی جای دوری نمی رود. آن قدر امشب مدینه خلوت است و صدایی نیست، گریه های شما غنیمت است برای امشب، این ناله ها خیلی ارزش دارد، حتماً امام حسن و امام حسین می گویند شماها کجا بودید وقتی ما آستین به دهان گرفته

۴۵. فقال علی: و الله لقد أخذت في أمرها، و غسلتها في قميصها، و لم أكشفه عنها، فو الله لقد كانت ميمونة طاهرة مطهرة، ثم حنطتها من فضل حنوط رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، و كفننها، و أدرجتها في أكفانها، فلما هممت أن أعقد الرداء ناديت: يا أم كلثوم، يا زينب، يا سكينه، يا فضة، يا حسن، يا حسين هلموا تزودوا من أمكم فهذا الفراق واللقاء في الجنة. (مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۹ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۱۰۷۰).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

بودیم. شما راحت ناله می‌زدید، فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ حَسَنَ وَحُسَيْنَ سَرِيعَ آمَدْنَدَ وَهُمَا يَنَادِيَانِ
و داد می‌زدند وَ حَسْرَتَا لَا تَنْطَفِئُ أَبَدًا مِنْ فَقْدِ جَدَّنَا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى هَنُوزَ أَنْ قَدَرَ نَكْذَشْتَهُ كَهَ پَدْرَازِ
دست دادیم، وَ أُمَّنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ مَادِرْمَانَ رَا هَمَّ از دست دادیم. يَا أُمَّ الْحَسَنِ يَا أُمَّ الْحُسَيْنِ اَيْنَ جُورِي
مادرشان را صدا زدند. اِي مَادِر حَسَنِ! اِي مَادِر حَسِينِ! إِذَا لَقِيْتِ جَدَّنَا مُحَمَّدًا الْمُصْطَفَى اِكْرَ جَدْمَانَ
پيغمبر را دیدی، فَأَقْرَبِيهِ مِنَّا السَّلَامَ سَلَامَ مَا رَا بَهْ او بَرَسَانَ يَكْ حَرْفِي هَمَّ دَارِيْمَ كَهَ از قول ما بَهْ پيغمبر
بگو، قَوْلِي لَهُ بَهْ او بگو، إِنَّا قَدْ بَقِيْنَا بَعْدَكَ يَتِيْمِيْنَ فِي دَارِ الدُّنْيَا مَا بَعْدَ از تو در دنيايْتيم شدیم. حَالَا
مادرمان را هم از دست دادیم و تنهايْت شدیم. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ امِيرَالْمُؤْمِنِينَ مِي فَرْمَايِدَ خُدَا رَا
شاهد می‌گیرم دیدم اَيْنَ لِحْظَه رَا كَه حَسَنَ وَ حَسِينِ رُوي سِينَه مَادِر بُوْدَنْدَ قَدْ حُنْتُ وَ أَنْتَ دِيدِمَ نَالَه
مادرشان بلند شد، وَ مَدَّتْ يَدَيْهَا دِيدِمَ دَسْتَهَا رَا از كَفَنِ بِيرون آورد وَ صَمَّتْهُمَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا اَيْنَ
بچه‌ها را سفت بَه سِينَه چَسْبَانَدَ وَ إِذَا بَهَاتِفِ مِنَ السَّمَاءِ صَدَايِي از آسْمَانَ شَنِيدِمَ كَهَ كَفْتِ يَنَادِي يَا أَبَا
الْحَسَنِ ارْفَعْتُهُمَا عَنْهَا عَلِي اَيْنَ بچه‌ها را بلند كن. فَلَقَدْ أَبْكِيَا وَاللَّهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ مَلَائِكَةُ آسْمَانَ
طاقت ندارند اَيْنَ صَحْنَه‌ها را بِيينند. فَقَدْ اشْتَأَقَ الْحَبِيبُ إِلَى الْمَحْبُوبِ. هَمَه حَرْفِ در اَيْنَ خَطِ اسْتِ.
می‌گويد فاطمه را رها كنيد، خُدَايَ عَاشِقِ فَاطْمَه بِيش از اَيْنَ طاقتِ دُورِي فَاطْمَه رَا نَادِرَدَ. حَبِيبِ مَشْتَأَقِ
محبوبش اسْتِ و رها كنيد تا فاطمه بَرُودَ بَه مَلَاقَاتِ خُدَا. خُدَا بِي تَابِ فَاطْمَه اسْتِ. مِي فَرْمَايِدَ فَرَفَعْتُهُمَا
عَنْ صَدْرِهَا^{۶۱} بچه‌ها را از سِينَه مادرشان بلند كردم وَ جَعَلْتُ أَعْقِدُ الرِّدَاءَ وَ أَنَا أَنْشُدُ بِهَذِهِ الْأَبْيَاتِ، كَفَنِ رَا
بستم و شروع كردم بَه خواندن اَيْنَ ابْيَاتِ:

فِرَاقُكَ أَعْظَمُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي سَخْتِ تَرِيْنِ چِيْزِ بَرَايِ مِنْ دُورِي از تو اسْتِ يَا فَاطْمَه.
وَ فَقْدُكَ فَاطِمَةَ أَذْهَى التَّكْوَلِ سَنَكِيْنِ تَرِيْنِ غَمِي كَهَ در زَنْدَگِي ام دِيدِمَ هَمِيْنِ غَمِ بُوْدَ يَا فَاطْمَه.
سَابِكِي حَسْرَةَ وَ أَنْوَحُ از اَيْنَ بَه بَعْدَ با حَسْرَتِ فِرَاقِ وَ فِقْدَانِ تو اشك مِي رِيْزَمِ وَ نُوْحَه مِي كَنَمِ

شَجْوًا عَلَى خَلِّ مَضَى أَسْنَى سَبِيلِي
أَلَا يَا عَيْنَ جُودِي اشك مِنْ خُونِ بِيَارِ، چِشْمِ مِنْ خُونِ بِيَارِ
وَ أَسْعِدِيْنِي فَحَزْنِي دَائِمُ أَبْكِي خَلِيلِي مِنْ از بَه بَعْدَ حَزْنِ دَائِمِي اسْتِ وَ كَرِيَه مِي كَنَمِ.

۶۱. قال: فرفعتهما عن صدرها و جعلت أعقد الرداء و أنا انشد بهذه الأبيات:

فراقك أعظم الأشياء عندي و فقدك فاطم أذهى التكلول

سأبكي حسرة و أنوح شجوا على خلّ مضى أسنى سبيل

ألا يا عين جودي و اسعديني فحزني دائم أبكي خليلي

(بحراني اصفهاني، عوالم العلوم، ج ۱، ص ۱۰۷۰).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

نمی‌گویند برای همسرم گریه می‌کنم، برای مادر بچه‌هایم گریه می‌کنم، بلکه می‌گویند ابکی خلیلی. برای رفیق چون جوانی‌ام گریه می‌کنم. من صمیمی‌ترین رفیقم را از دست دادم امشب. می‌گویند با دست خودم فاطمه را بلند کردم و در قبر گذاشتم و صدا زد امیرالمؤمنین السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا حبیب الله، السلام علیک یا نور الله، السلام علیک یا صفوه الله منی، السلام علیک، والتحیه واصله منی الیک ولدیك و من ابنتک النازله^{۴۷} هم از جانب خودم به شما سلام می‌دهم و هم از جانب دختری که امشب مهمان توست. وان الودیعہ قد استردت، یا رسول الله امانت را برگردانم والرهینہ قد اخذت، فواحنزاه علی الرسول ثم من بعده علی البتول، من چقدر غصه رسول را داشتم و الآن غصه بتول را دارم؛ و لقد اسودت علی الغبراء، این‌ها تعبیر امیرالمؤمنین است، اغراق نمی‌کند، حال علی امشب این است. فرمود این آسمان همیشه بعد از این برای من تیره و تار است؛ و بعدت عنی الخضراء، دیگر خوشی و سرسبزی از من دور شد. فواحنزاه، ثم وأأسفاه چقدر من دلم خون است و چقدر غصه دارم. دوباره اشعاری را سرود.

آمد و قبل از اینکه بپیکر را در قبر بگذارد نماز میت را به جماعتی خواندند و خیلی اینجا بشارت برای ماست. آنجا که به فضا فرمود بیا و با مادرت خدا حافظی کن، اینجا هم امیرالمؤمنین فرستاد چند نفر را آوردند. ابوذر را آوردند، سلمان را آوردند، فرمود به حسن و حسین که بروید این‌ها را مخفیانه بیاورید که در تشییع مادرتان شرکت کنند و در تشییع فاطمه شرکت کنند. می‌فرماید علی نماز را بر پیکر فاطمه خواند فی اهلہ و اصحابہ چه کسانی در این نماز بودند؟ شاید هفت هشت نفر بیشتر نبودند. خانواده فاطمه بودند، اصحاب علی بودند و موالی و احبائہ. آن‌ها که محبت داشتند را امیرالمؤمنین رساند به تشییع پیکر و نماز بر بدن فاطمه.

این محبت‌ها را مگر فاطمه و علی یادشان می‌رود؟ این شب‌ها بعضی‌ها گفتند ما خانم هستیم و بچه‌دار هستیم تا این ساعت می‌نشینیم و بعد در این تاریکی باید برویم، شما فکر می‌کنید فاطمه این‌ها را فراموش می‌کند؟ امیرالمؤمنین این‌ها را یادش می‌رود، واقعاً شاید آدم بتواند این را با عمق جانش بگوید که انگار امیرالمؤمنین جلوی در از تک‌تک شما تشکر می‌کند که در مجلس همسرش شرکت کردید.

۴۷. ثم حملها علی یده و أقبل بها إلی قبر أیہا و نادى: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا حبیب الله، السلام علیک یا نور الله السلام علیک یا صفوة الله منی، السلام علیک و التحیه واصله منی الیک ولدیك و من ابنتک النازلة علیک بفنائک و إن الودیعة قد استردت و الرهینة قد اخذت؛ فواحنزاه علی الرسول، ثم من بعده علی البتول و لقد اسودت علی الغبراء و بعدت عنی الخضراء، فواحنزاه، ثم وأأسفاه.

ثم عدل بها علی الروضة، فصلی علیها فی اهلہ و اصحابہ و موالیہ و أحبائہ و طائفة من المهاجرین و الأنصار. (بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

دوباره امیرالمؤمنین اشعاری را گفت: وقتی پیکر را در خاک گذاشت گفت:

أرى علل الدنيا على كثيرة^{۴۸} مشكلات دنیا خیلی برای من زیاد است.

و صاحبها حتی الممات علیاً تا وقتی که بمیرم باید با این مشکلات سروکله بزنم.

ولی سخت‌ترین مشکل را علی چی می‌خواهد بگوید؟

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلِينَ فُرْقَهُ به‌هرحال هرکس با کسی رفیق است روزی از هم جدا می‌شوند.

وَ كُلِّ الَّذِي دُونَ الْوَفَاةِ قَلِيلٌ من هم یک روزی می‌روم.

وَ إِنَّ افْتِقَادِي وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ این که اول پیغمبر را از دست دادم و حالا فاطمه را از دست دادم، نشان می‌دهد که من دیگر در این عالم رفیقی نخواهم داشت، رفاقتی هم دیگر پایدار نیست.

برگردم یک‌کمی عقب، یک ناله جانانه بزنیم و عرض من تمام. آن صحنه را یادتان هست که حسن و حسین روی سینه مادر بودند که ملائکه به علی گفتند بچه‌ها را بلند کن، امیرالمؤمنین این بچه‌های ماتم‌زده را چطوری از سینه مادر بلند می‌کند، حتماً کلی نوازش کرد، اشک آن‌ها را پاک کرد و به سینه چسباند و بوسید و گفت قربان اشکت بشوم عزیزم، سخت است بابا، می‌دانم، قاعده این است که اگر بچه‌ای را بخواهند از روی بدن عزیزش جدا کنند باید این‌طور جدا کنند. لایوم کیومک یا ابا عبد الله^{۴۹}. یک جای دیگری بود، همین حسین که بابا با عشق از روی بدن مادر او را بلند کرد، وقتی خواستند بچه‌اش را از روی سینه‌اش بلند کنند، آن قدر با تازیانه زدند، با کعب نی زدند ولی بچه نگفت بابا نگفت من را می‌زنند. گفت وَ إِلَى عَمَّتِي الْمَضْرُوبَةِ^{۵۰}. دارند عمه‌ام را می‌زنند.

۴۸. فلما واراها و ألعدها فی لحدھا أنشأ بهذه الأبیات یقول:

أرى علل الدنيا على كثيرة و صاحبها حتی الممات حتی علی

لکل اجتماع من خلیلین فرقة و إن بقائی بعدکم لقلیل

و إن افتقادی فاطما بعد أحمد دلیل علی أن لا یدوم خلیل

(بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱، ص ۱۰۷۱).

۴۹. عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع دَخَلَ يَوْمًا إِلَى الْحَسَنِ ع فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ لَهُ مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أُنْكِي لِمَا يَصْنَعُ بِكَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ع إِنَّ الَّذِي يُؤْتِي إِلَى سَمِّ يَدْسُ إِلَى فَأَقْتُلْ بِهِ وَ لَكُنْ لَا يَوْمَ كِيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَزِدُ لِي إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٍ ص وَ يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دَمِكَ وَ انْتِهَاكَ حُرْمَتِكَ وَ سَبِي ذَرَارِيكَ وَ نِسَائِكَ وَ انْتِهَابِ ثَقَلِكَ فَعِنْدَهَا تَجَلُّ بَنِي أُمِيَّةِ اللَّعْنَةُ وَ تُمْطِرُ السَّمَاءُ رَمَادًا وَ دَمًا وَ يُبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَ الْجِبَتَانِ فِي الْبَحَارِ. (صدوق، امالی، ص ۱۱۶).

۵۰. جمعی از نویسندگان، مقتل جامع، ج ۲، ص ۷۰.



سلسله جلسات برای امامت
فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه چهارم

الا لعنت الله على القوم الظالمين.

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

خدایا در فرج آقا امام زمان تعجیل بفرما!

قلب نازیشان از ما راضی بفرما!

عمر ما نوکری حضرتش قرار بده!

نسل ما را نوکران حضرتش قرار بده!

اموات، علما، شهدا، فقها و امام راحل، ذوی الحقوق، ذوی الارحام الساعه سر سفره با برکت حضرت

زهرا میهمان بفرما!

شب اول قبر حضرت زهرا را به فریاد ما برسان!

مریض‌های اسلام به آبروی فاطمه زهرا، شفای عاجل و کامل عنایت بفرما!

گرفتاری‌های مؤمنین و مسلمین، مشکلات دنیوی، اخروی، مادی و معنوی جسمی، روحی، به آبروی

فاطمه زهرا به عظمت بدنی که امشب امیرالمؤمنین غسل داد، خدایا از این امت و این ملت، مشکلات

رفع بفرما!

مشکلات جوانانمان را به فضل و کرمت برطرف بفرما!

خدایا امت اسلام، پیروزی نهایی عاجلاً عنایت بفرما!

جنایتکاران عالم، ظالمان و مستکبران، علی‌الخصوص آمریکا و اسرائیل خبیث را نیست و نابود

بفرما!

رهبر عزیز انقلاب حفظ و نصرت عنایت بفرما!

هرچه گفتیم و صلاح ما بود، هرچه نگفتیم و صلاح ما می‌دانی برای ما رقم بزن!